

شعر معاصر ۴۹

شبنم آذر

به تمام زبان‌های دنیا
خواب می‌بینم

تبرستان

www.tabarestan.info



به تمام زبان‌های دنیا خواب می‌بینم

تبرستان

www.tabarestan.info

◆ شب‌نم آذر ◆



آذر، شبنم
به تمام زبان‌های دنیا خواب می‌بینم (مجموعه شعر) / شبنم آذر - تهران:
نشر ثالث، ۱۳۸۴.
۱۰۴ ص.

ISBN : 964-380-127-6

شابک ۹۶۴-۳۸۰-۱۲۷-۶

IEN : 9789643801274

ای.ای.ان ۹۷۸۹۶۴۳۸۰۱۲۷۴

تیزستان ۱/۶۲ فا ۸

۱. شعر فارسی - قرن ۱۴. الف. عنوان.

PIR ۷۹۲۹ / ذ ۳۶

www.tabarestan.info



نشر ثالث

دفتر مرکزی: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۲ / طبقه پنجم / تلفن: ۸۸۳۰۲۴۳۷

فروشگاه: خیابان کریمخان زند / بین ایرانشهر و ماهشهر / پ ۱۶۰ / تلفن: ۸۳۲۵۳۷۶-۷

دفتر توزیع: خیابان انقلاب / خیابان ۱۲ فروردین / شماره ۱۱ / تلفن: ۶۴۶۰۱۴۶-۶۴۶۰۹۹۶ / فکس: ۶۹۵۰۹۹۶

به تمام زبان‌های دنیا خواب می‌بینم

(مجموعه شعر)

شبنم آذر

ناشر: نشر ثالث

طرح روی جلد: علی چکاو

حروف نگاران: سحر جعفریه - آرزو رحمانی

چاپ اول: ۱۳۸۴ / ۲۲۰۰ نسخه

لیتوگرافی: شاد - چاپ: رهنما - صحافی: کیمیا

کلیه حقوق چاپ محفوظ و متعلق به نشر ثالث است

ISBN 964-380-127-6

شابک ۹۶۴-۳۸۰-۱۲۷-۶

IEN 9789643801274

ای.ای.ان ۹۷۸۹۶۴۳۸۰۱۲۷۴

سایت اینترنتی: WWW.Salesspub.com

پست الکترونیکی: Info@Salesspub.com

تبرستان به مادرم: رُزا

www.tabarestan.info

سپاسگذار مه‌گیران حنجره‌ای آتشی
که در هیچ کجای زمین دیگر
نطفه‌ای شکل نگیرد به شکل کسی

تبرستان

www.tabarestan.info

فهرست

۱۰	پُرتره من
۱۲	گندمزار
۱۴	خواب در بیداری
۱۵	بی، تنها آفتاب
۱۶	تا صبح نمی دانم
۱۷	رها که شدی
۱۹	کرت زمستانی
۲۰	نیایش
۲۲	از چشم انداز خدا
۲۳	به انسانی...
۲۴	زمانه های دیگر
۲۵	خویشتن
۲۶	کابوس رویا
۲۷	مدار عصیان
۲۸	قلبم که زنبق بنفش بزرگی ست
۳۰	بازدم «۱»
۳۱	بازدم «۲»
۳۲	بازدم «۳»
۳۴	بازدم «۴»
۳۵	روزهای بی تخیل
۳۷	تلواسه
۳۹	کاخ
۴۰	حیات
۴۲	حضور
۴۴	آه بازدم
۴۶	چگونه مرگ به هیچ بدل کرد

تبرستان

www.tabarestan.info

۴۸	تُنالیتَه
۵۰	بازدم «۵»
۵۱	نگاه، مرا
۵۳	پرنده سفید
۵۴	چراغ‌های کور
۵۶	شاعر
۵۷	طرحی از صدا
۵۸	و همیشه
۵۹	سرگیجه
۶۰	دهانی دیگر
۶۲	قاتل من، روزی...
۶۵	بُونده
۶۷	تا انتهای روز
۶۹	آستین دراز شب
۷۱	سکوت میان دو هجا
۷۲	انتظار دو ما
۷۴	پیاده‌روها
۷۶	طرحی از «آن»
۷۷	کژتابِ طلوع
۷۹	روزی نیامده
۸۱	خطوط بسته
۸۴	شب
۸۵	در شکل کامل ماه
۸۷	خوابی که خواب نبود
۸۹	سرخ می‌چینم
۹۱	شناسه
۹۳	در مسیر آفتاب
۹۵	ریشه‌ها
۹۷	کرانه
۹۹	کتاب شعر تو
۱۰۱	بدون عنوان

تبرستان
www.tabarestan.info

و
این دفتر
شایسته‌ترین زندگی را خواهد داشت،
اگر تنها تو
بگشایی اش؛
اگر تنها
تو....

هنوز
به زندگی عادت نکرده است،
و رنج می‌برد
از ایستادنش روی زمین
که سیاره را سنگین‌تر می‌کند.

می‌خواهد بخار شود،
بادکنکی شود
گره خورده بانخی
به انگشت کودکی.

هنوز
به زندگی عادت نکرده است
وقتی شروع می‌کند به دویدن
بی آن‌که از جغرافی
چیزی بداند،
تمام زمین را
دور می‌زند
آن‌چنان تنگ
مرگ را در آغوش می‌فشارد
که گویی
نخستین معشوقش را

هنوز
به زندگی عادت نکرده است
و هر صبح
نگاه که می‌کند به من
گویی
در نگاهش معجزه‌ای رخ داده است.

تمام راه
گندمزار بود؛
گنجشکانِ تابستان
از خطوط جاده می‌گذشتند و
در کرت‌های مزرعه گم می‌شدند
و چشم‌های آن‌که
آن سوی دور ایستاده بود،
گریسته بود

تمام راه
در مزرعه‌ی گندمی موهای تو
- سرت را
که از سنگینی آرزو
می‌گرفتی میان دستانت -
گنجشک‌های و سوسه انگستانم را
انکار می‌کردم.

تبرستان

www.tabarestan.info

تبرستان
www.tabarestan.info

خواب در بیداری

بی آن‌که
الفبایی نو
ساخته باشم
به تمام زبان‌های دنیا
خواب می‌بینم

تنهایی، تنها آفتاب

www.tabarestan.info

در آن روز خوشبخت
که لکه ابری حتی،
در آسمان نبود
و آفتاب بود فقط
تنها تو را نگریستم
و دانستم
که نجات من در همین است؛
در سرودن تو

تا صبحِ نمی دانم

ترا نگرستم
مرطوب از دریاها.
و اشتیاق من
تا صبح
نمی دانم
چقدر چمن زار را که دوید؛
ترا لمس کردم
و برای نخستین بار،
کودکی ام
به خوابم آمد

رها که شدی
تبرستان

www.tabarestan.info

رها که شدی
از ازدحام دیدارها،
بیا
تا به گوشه‌ای خلوت
راهنمایت شوم
و از سراشیبی و اخوردگی،
عبورت دهم
تا بازگردی و
بنشیننی بر مدارِ خویش

به خورشید سلام کنی،
و از پا به در آری
خارهای روابطِ زمینی را
پیش از آن‌که در شعری ناسروده
سرگردان شوی

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان زمستانی

www.tabarestan.info

برف می بارد
آن دورتر
کسی نشسته
با ایمان سپیدش
و بر خطوط بی کاغذ،
بهار را
نشاء می کند

کسی در معبدی دور
مرا می‌گیرید،
و در نظرگاهش
مرا رؤیا می‌کند.

کسی که آن‌قدر سحرخیز است
که شایستگی دیدنِ طلوع را دارد

راه می‌افتم
روی مرزهای جغرافیای جهان
در آستانه‌ی معبد
بر گیاهی خم می‌شوم
دست‌های خدا را می‌بوسم

تبرستان
www.tabarestan.info

از چشم انداز خدا

به زانو در می افتم
برای نیایش،
در احاطه‌ی باد

دشت

پای برهنه‌ام را دوست دارد

از چشم انداز خدا
به گیاهی می مانم
رویده از تمام دانش خاموش زمین

به انسانی...
تبرستان

www.tabarestan.info

به انسانی بدوی می مانم:
کلمه را نمی شناسم،
در غارم آرام می گیرم
و در نهایت خوشبختی،
سایه سرخ شعله‌ها
بر چهره‌ام می رقصند

زمانه‌های دیگر

نه انگار که زمین
همواره تاب می‌آورد ما را
آنان که در راهند،
سرزمینی دیگر را
به دوش می‌کشند

زمانه‌های دیگری
خواهد آمد

نام‌های دیگری
برخواهد خاست

هر لحظه،
در پی آن دمم؛
دمی که
تنها دلیلِ خوشبختیِ من
خویشتم باشد

افسوس،
هرگز نخستینِ عشیره‌ی بشری
خدا را نفهمید

انسان، مدام
رؤیایی را در انتظارست؛
و کابوس‌های شبانه را،
به امیدش
تاب می‌آورد

مدار عصیان
تبرستان

www.tabarestan.info

شعر می خندم،
شعر می گریم،
به تاوان عصیان فرو خورده‌ام

این سرانجام سیاره‌ای است
که خارج شده
از مدار و
می شکافد
و
می بافد رؤیا

تبرستان
www.tabarestan.info

قلبم که زنبق بنفش بزرگی ست

در بی زمانی خود
دفن می شوم
جایی
که پنچ پرنده در اطرافم
به روی خاک
آشیانه می سازند

آه

امتداد پیرهنم را

به باد سپرد

و بازدم عمیق ترین نفسم

در دمیدن آه او

گم شد

تبرستان
www.tabarestan.info

قلبم

که زنبق بنفش بزرگی ست

در انتهای خطوط درهم رگ هایم

با قلب آن پنج پرنده ی بی آسمان

نفس می زند

جایی

که در طول هزاره ها

رؤیای آسمان فراموش می شود

من

در بی زمانی خود

دفن می شوم

بازدم «ا»

یک بار، دو بار، سه بار،
رگ‌های آبی‌ات فواره زدند؛
و سرخ شد
پیراهن سپیدت؛
و طناب‌های دار
پاره شدند
دستِ آخر،
گیسوانت را بریدی تا
تار مویی
بهانه‌ی ریسمان نباشد

بازدم «۲»

نیرسنجی
برای زهره قدوسی

www.tabarestan.info

کوتاه‌تر از قامت چهارپایه،
دست تقدیر بود؛
تا برساند به زمین
پاهای زنی را،
که کنار رفت
از پشت پنجره‌ی گشوده‌ی اتاق،
و بی‌درنگ آویخت
زندگی‌اش را،
از رشته‌ی بافته‌ی آرزوهایش.

بازدم «۳»

تصویر تلخی لب‌هایی
که هیچ‌گاه
به صبح سلام نداد
و
آه بلند بند بند انگشتانی
که سنجاق‌های رابطه را
یکی یکی
از پیرهن گشود،
تصویر توست

که در خلوت برزخی خویش
ریسمان مرگ را
هی می بافتی و
می گشودی
و در واپسین لحظه
بی هراس
هسته‌ی کال عشق را
به صورت زندگی
تف می کردی

تبرستان
www.tabarestan.info

بازدم «۴»

حق با تو بود
خواهر مرحومم؛
از بندِ رخت
می شود طنابِ دار ساخت؛
و برگ‌های سرخ و سیاهِ غرور را
در یک شبِ تباه،
پای قمار
باخت

روزهای بی تخیل
www.tabarestan.info

کاغذ سفید،
تلخکامی نوک شکسته‌ی مداد،
شکل روزهای بی تخیل
در تو فکر بذر می شود،
در من
آه
ابر

باد کرده و کبود،
ریسمانِ شب
به گِردِ گردنِ کویر

تبرستان
www.tabarestan.info

تلواسه

تبرستان
به مادران مدفون بم

www.tabarestan.info

مرا
آن اندازه صبر کن تا بگریم
تمام قنات ها کور شده اند

صبح پنجم دی
وقتی که دیوار فرو ریخت
پشتت،
به اعتبار خدا تکیه داده بود
وقتی که آوار آوار آوار
تو چشم باز کردی و دیدی

که مرگ از تو گذشته است
و امامزاده‌ها

از چهارستون خود کج شده‌اند
تنها پرنده‌ها جیغ کشیدند
و در آن همه هیبتِ صدا
به گوشت نرسید

که پرت شدی در جهت گورستان

تبرستان
www.tabarestan.info

در سرزمین حراج مرگ
زنده ماندن چه دشوار است

حالا زیر تل اندام‌ها و آوار
خم شدی
بر نوزاد خود
و پستان‌های پر شیرت
خیس کرده پیراهنت را
و چشم مرا نیز

ساخ

تبرستان

www.tabarestan.info

خورشید

مرده در اندوهِ آسمانِ ملول
گویی که نعشِ پرندگانِ مهاجر
در دیدگانِ ابر
تشیع می‌شود

هر شب،
پیش از آن که خیره شوم به چشمانش؛
پیشانی بسایم به سینه اش؛
و گوش فرا دهم
در حسرت شنیدنش؛

فرو می گیردم،

می راندم و

می گریزد

مرگ را می گویم

تبرستان

www.tabarestan.info

حضور

به سایه‌ی پدرم

از تاریکی‌ها
بیرون بیا
از تمام گوشه‌های مرموز
و از خواب‌های گاه به گاه من

روح تو
پرنده‌ای ترسیده است
کز کرده در گوشه‌های عبوس

بیرون بیا
اعتماد کن
به چشمی
که به تاریکی
عادت دارد

تبرستان
www.tabarestan.info

آه بازدم

شعری
به سرخی آتش سیگارم
به کوتاهی آه بازدمش،
در انتهای سموم دودها
آزاد می شوم
پایین می آید
از من،
آغشته می شود
به خونم،

پُک می زَنم به آخرین شعرم
از چشم دنیا
می چکم

تبرستان
www.tabarestan.info

چگونه مرگ به هیچ بدل کرد

به پدرم، امیر هوشنگ آذر
که حماسه زندگی ام بود

یکباره خود را به من ببخش
امروز که نیستی
شاعر بزرگ ویرانه‌ی زمین
چگونه
با اندوهی در سینه
مرگ را به دوش می‌کشی

روح تو
که می‌زید با شعر
و می‌میرد
بگذار حامی من باشد

بین!

چگونه مرگ به هیچ بدل کرد
این همه دور را
چنان که می‌توانی خم شوی،
سر بگذاری بر دامن من
بی آن که بی‌غرور شوی،
و گریه کنی
برای آن چه که از دست رفته است

تبرستان
www.tabarestan.info

چیزی نمانده است
تا برج‌های سفید،
با شکل‌های هندسیِ چهارگوش،
کور کنند
چشم‌اندازِ جنگلِ مصنوعیِ پشتِ پنجره را

راکد است
روزهای دود گرفته‌ی شهر.
خاکستری ست
هم‌رنگِ
خواب‌های مه گرفته‌ی من

تبرستان
www.tabarestan.info

در گوشه‌ی اتاقم
یک زنبق شکفته نفس می‌کشد،
می‌کشد نفس
گاهی که پرده تکان می‌خورد
افسوس خواهرم!
هیچ‌گاه
خوابت نمی‌شکند

نگاه، مرا

تبرستان

www.tabarestan.info

نیمه شب،
بیدار می‌کند شهر خفته را
باران
آن‌گاه که بی‌حوصلگیِ پلک‌ها
بر بی‌دریغیِ باران
گشوده می‌شود،
تو با چشم‌هایی فرو رفته در شب
تعقیب می‌کنی

نگاه مرا،
که بی تو مانده است
آن سوی پنجره

تبرستان
www.tabarestan.info

پرندۀ سفید
تبرستان

www.tabarestan.info

کجاست
آن پرندۀ سفید،
که در اندیشه‌ات لانه داشت،
و از دهانت
می‌سرود؟
نه در خاکستریِ نزدیک،
نه در مهِ دور دست
آسمان خالیست

چراغ‌های کور

بازگشتم؛
رها از ملامتِ رابطه‌ها،
در سایه روشنِ تردید

تو در گوشه‌ی تاریکِ خویش
به راه‌های نرفته
چشم می‌دوزی؛

من فکر می‌کنم
به نورهای خزیده‌ی جاده
زیر قدم‌های مضطربم

انگار،

وقتی چراغ‌ها
همه خاموش‌اند،
از نور

تصور بهتری داریم

تبرستان
www.tabarestan.info

هیچ معجزه‌ای رخ نداده
اصلاً قرار هم بر این نبود

پیاده‌روها
خیس از باران
و من در چاله‌ی آبی
تصویر خودم را می‌بینم،
بی همان هاله‌ی همیشگی
که روزگاری دورِ سرِ شاعران بود

طرحی از صدا
تبرستان

www.tabarestan.info

در ضمیرِ نهانی ترین شعر
- که بی خطاب سرودی،
مرغی
سکوت
می خواند

صبر،
تنها صبر
سکوت را می شکنند؛
و همیشه
پس از رفتنِ توست
که به راه‌های نرفته
فکر می‌کنم

سرگیجه

تبرستان

www.tabarestan.info

گر می‌گیرد
صدای تو از حلقه‌های دود؛
آتش می‌چکد از من
هر شب
در بالش‌ات
صدای زنی آواز می‌خواند

دهانی دیگر

دوستم می‌داری
بی‌شرمانه،
مانند دشمنی
که حریفِ شکست خورده‌اش را؛
مانند گلبول‌های کوچکِ سفید
که بر زخم‌های سرخ
لایه‌های صورتی می‌کشند

زخم، دل‌کمی‌ست که به فراموشی می‌خندد
با دهانی مجروح

سرخ می‌شود لبانم
برای تو
زیبا می‌شوم

تبرستان
www.tabarestan.info

قاتل من، روزی...

۱

روزی که آفتاب را
انکار می‌کنی،
سیاهی‌ات را
روی سرم می‌کشم
و به تو شب‌بخیر می‌گویم

شاید،

در هیچ جای زمین، دیگر
نطفه‌ای شکل نگیرد به شکل کسی

هیچ کس نیست که کابوس های مرا تعبیر کند؟

من صدای خیابان را
از زندگی ام حذف می کنم
همچنان که در این لحظه
بیداری ام را
شاید،

باید در همان کودکی،

خانه ی پدری را

آتش می زدم

و نگاه می کردم

که در میان شعله ها می سوزد
شاید،

امروز باید

در این لحظه،

رؤیای کودکی ام را تعبیر کنم

من مسخ شده ام

و ارواح جهنمی مرا دوره کرده اند

باید به کودکی ام اعتماد کنم

تبرستان
www.tabarestan.info

می خواهم بخوابم
برای کابوسی تازه آماده می شوم
سیاهی ات را روی سرم می کشم
و به تو شب بخیر می گویم

۲

تبرستان
www.tabarestan.info

بی هیچ سلاحی،
روی صندلی ام می نشینم
و صدای کلید را می شنوم
که در قفل می چرخد
قاتل من، روزی
تمام پله ها را بالا می آید
صدای خیابان بلند است
و فریادهای من هرگز،
کسی را به سمت این پنجره نمی کشاند
صدای خیابان بلند است
و من هرگز
با خود اسلحه ای حمل نکرده ام

بُونده

تبرستان

www.tabarestan.info

کوه به کوه رسیده است و
دنیا
به آخر
ما مانده ایم و
تمام راهها
که رفته شده

در عصر ارتباط،
بی ربط شده ایم
بی رابطه
بی خط
نقطه

تبرستان
www.tabarestan.info

در عصر ارتباط،
بی ربط شده ایم
بی رابطه
بی خط
نقطه

تبرستان
www.tabarestan.info

تا انتهای روز
تبرستان

www.tabarestan.info

هنگام چیدنِ اندوه،
وقتی ترا و
خودم را،
چیزی نمی یابم
جز تخته پاره های رها شده بر آب؛
وقتی که شب
به سادگی مرگ
هیكل بزرگ می کند

تا انتهای روز

هنگامِ چیدنِ اندوه،

وقتی پیامبری نیست

رسالتی نیست

برای آمرزشِ تلخ‌کامیِ ما

دستی نیست

دستی نیست برای چیدنِ اندوه

تبرستان
www.tabarestan.info

آستین دراز شب

www.tabarestan.info

دست، درست در مسیر مارپیچ بود
که از اشتیاقِ کوه
عقابی پرید
دست در آستینِ درازِ شب

چیزی به اختفای غار پناه آورد؛
شاید حصارِ سینه‌ی غوکی بود
که خواندن را حسرت شد؛

مانند من که
ش... د... ن را

تبدارِ تکه‌های تابستان
از یالِ کوه‌ها فرو می‌ریخت
تلخ نه،

زهرخندِ ورم کرده‌ی ابری خشک
مانند من که
چ... ک... ی... د... ن را

نیرستان
www.tabarestan.info

سکوت میان دو هجا
www.tabarestan.info

نیستی،
تا در چشمم ببینی
درخششِ شعری تازه را
در نخستینِ خوانش
که هر نفس تازه کردنی،
میراثی ست
از سکوتِ خداوند،
پس از فرو فرستادنِ نخستینِ پیامبر

خالی ست
اتاقِ کوچکِ من.

من،
تکیه داده‌ام سرم را
به کتابی
که نمی‌توانم بخوانمش
شاید،

کسی که به انگشتِ سیب‌ابه
در می‌زند،
خدای خسته‌ی مهربان باشد

تبرستان
www.tabarestan.info

جیب‌های کوچک عابران
از عادت دست‌ها پر است
جیب‌های بزرگ زمستان
از سکه‌های برف

من اما خالی می‌روم

در پیاده‌روها

مردی که دستانش

از نوازش آکاردئون گرم است

«مرا ببوس» می‌خواند

تبرستان

www.tabarestan.info

طرحی از «آن»

وقتی که فصلِ سرد
از مسیر سبز چشم تو می‌گذرد
در سینه‌ام
اناری می‌ترکد

نیرستان
کتابِ طلوع

www.tabarestan.info

جنگل به یِشمی چشمانت
سرودخوانِ نانوشته‌ترین ترانه‌ی من است؛
و بی‌تردید،
درونِ تیرگیِ آن نگاه
خورشید می‌روید

سکوتِ مرا
که شبانِ تباہ
به سخره می گیرند
سپیده پیشانی ات،
بشارتی ست

تبرستان
www.tabarestan.info

نبر سوزی نیامده

www.tabarestan.info

روزی که شعر تازه‌ی من باشی
تعبیر می‌شود
خواب سال‌های سرودنم
زیرا
تمام خاکستری لحظه‌های آن
چیزی برای شعر شدن
کم دارد

آن روز
مرد من از دورن من
سر بر می آورد
و آغاز شعرم را
پیش از سرودنم
می داند

تبرستان
www.tabarestan.info

نیرستان
خطوط بسته

www.tabarestan.info

به آه می نشانی ام، به آتش
به حرف اول تمام حروف؛
که نگفته

گفته بودی و

نبوده

بودی

به خاک می نشانی ام، به خس
به خستگی تلخ خندی که زده زده
تمام آینه را غبار زد.

چیزی در امتدادِ دامنه می‌رفت؛
شاید،

شعاعِ قاطعِ نوری بود
شاید،

دو تکه چوبِ عمود
که انتظار می‌کشید

تبرستان
www.tabarestan.info

در انتهای جاده نبودی
سه بار ۳۶۰ را چرخیدم
تا تو تمام خطوط را
بسته کشیدی

دایره در دایره می‌نشانی‌ام به حباب،
به شب‌نمی که بخار شد،
به خونی تازه
که چکید

خواب قله می‌بینی؛
پایت در دامنه
عقاب از آشیان می‌پرد

برف‌گیر تابستان،

در ضلع مشرفِ صخره
به تیغِ آفتاب زخم شد
به تیغِ می‌نشانی‌ام، به خراش
که جای ناخنِ صخره‌ایت
بر اندامم،
شعاعِ سرخی باشد
در مسیرِ آفتاب

تبرستان
www.tabarestan.info

عقاب
در ابتدای دره نشست،
خیره‌ی رازِ جاریِ اعماق
ایستاد و
فرو رفت
و باد
پری از میان پرهایش
برداشت.

تبرستان
www.tabarestan.info

شب

در خالیِ سکوتِ شبانگاه
از خیزرانِ حنجره‌ات
مهتاب می‌خواند

بشر شکیل کامل ماه
www.tabarestan.info

در بستری
که از مشام شدن
پر بود،
دست
به استتار زخم‌ها آمد،
وقتی دعا کردم:
هرگز مباد
که از سرِ درمانگری باشی

انگار،

در انتظارِ هراسناکِ شک، به یقین

تنها ستاره‌ی خشکیده بر تنِ شب

راهی جست

به آن مدارِ ملتهب از ایمان

انگار،

در امتدادِ ابلقِ اقیانوس

دو ماهیِ عریان،

در عمقِ آب‌ها

فرو رفتند.

آن شب

در شکلِ کاملِ ماهِ چیزی بود

که حسرتِ روشنیِ چشمِ ترا داشت

تبرستان
www.tabarestan.info

خوابی ^{تبرکستان} خواب نبود
www.tabarestan.info

لختی بخواب
در انحنای این شب ناجور
در اختفای مبهم تاریکی
لختی بخواب

دستی اگر برای دعا مرده‌ست
چیزی در آن طرف دور
شاید هنوز آوندی
نفس می‌زند

گفتند

تبرستان
www.tabarestan.info

در تُنگ کوچک دریا
ماهی در عمق آب‌ها مرده‌ست

شاید برای غرق شدن
راهی به جز به آب زدن باشد

من چشم‌های ترا مرده یافتم
وقتی که خواب نبود
یا بودی
در خوابی که خواب نبود

لختی بخواب
دریا هنوز ساکت و آبی‌ست

نیز سرخ می چینم

www.tabarestan.info

از تابستانِ تنت
که می چینم
انگورهای سرخ را،
به شاخه‌های گیسوانم می آویزم
برگ‌های پنج‌پر سرمستی

از حوا خنده ام می گیرد
که عریانی پنهان می کرد
و از حافظ،
که منتظر می ماند
تا انگورها
شراب شود

تبرستان
www.tabarestan.info

شناسه

تبرستان

www.tabarestan.info

نام تو،
مانند نام عشق
که اصیل مانده هنوز
در سینه‌ی رهگذران،
اعتبار نام من است
و اصالت زمین را به یاد می‌آورد
در روزگاری که مرزها
بر آن ترسیم نبود

و روزگاری که زمین
آن‌گونه پاک بود
که پیامبری را به خود نمی‌پذیرفت
نام تو
آهنگ تازه‌ی سرودهای مقدس شد
وقتی که بادهای سرزمین‌های دور
در روزهای اول اردی‌بهشت
گرده‌های گیاهان را
به سوی دست‌های تو
پرواز دادند

تبرستان
www.tabarestan.info

عشق در تکاپوی خویشتن خود بود
که نام تو را یافت

از آن سان جستنی
پدیدار شدم
در نام تو،
آن دم
که
نام مرا خواندی

با نگاهی برگرفته از صخره می‌نگریم
بی‌بوی باروت
بی‌دشنه
با نگاهی برگرفته از شب می‌نگریم
بی‌چراغی
می‌زداییم دایره‌های خسوف را
از تقدیر ماه

و زمین ویران را نشانه می‌رویم

در ارتفاع صخره و مه
جایی که آن پرنده گوستخوار
بقا را رقم می‌زند
فتح می‌کنیم

یکی پس از دیگری قله‌های مه
بی‌ردایی سرخ
تا رود به راه خود شود، که دریاست
تا مهتاب سفید به سوی آفتاب

نیرستان
www.tabarestan.info

ریشه‌ها تبرستان
www.tabarestan.info

پیشانی‌ات
آرام مأمنی‌ست،
که اندیشه‌های ناب
از سرِ آسودگی
در آن آه می‌کشند

و چشمانت
تنها نجات دهنده است
تنها پیشگوی راه

لب‌های تو
حکایت هر بار تازه‌ای است
که آه می‌کشد
در سکوت‌های بند بندِ شعرِ من
که پیش از سرودنم
تنها تو می‌دانی اش
می‌خوانی اش

تبرستان
www.tabarestan.info

کرانه

تبرستان

www.tabarestan.info

آن چنانی
که نه دیگر
بودنت را
به انحصار خویش طلبم
که آسمان به دست نمی آید
اگر به پنجره‌ای اکتفا شود

در سرگردانی اقیانوس خویشم
کرانه‌ی آرامش تو لنگری ست

و

تنت

جزیره‌ای بکر

که در آن

گیاهان صد پر معجزه

همچنان که میراث خداوند را

محفوظ داشته‌اند

شکفته می‌شوند

تبرستان
www.tabarestan.info

نیرس کتاب شعر تو

تقدیم به شاعران

www.tabarestan.info

به آنی اندیشیدم کتاب شعر تو
اگر سقوط کند از حاشیه‌ی میز من
می‌شکند
یک آن ترا دیدم
فوت می‌کنی خورده شیشه‌ها را
از سطح میز

و بی خیال می نشینی
شعر تازه ای می نویسی
آن گونه که من
با دفتری گمشده
این جا نشسته ام

تبرستان
www.tabarestan.info

تبرستان عنوان
www.tabarestan.info

سکوت، آوازِ مرا
جاودانه خواهد کرد؛
چرا که پس از بوسه
بی آن که
دهانم را پاک کنم،
شعرهایم را سروده‌ام

تبرستان

www.tabarestan.info

از مجموعه‌ی شعر معاصر منتشر شده است: ^{تبرستان} www.tabarestan.info

- پشت این صدای تازه عادل بیابانگرد جوان
- شعرهای جمهوری حافظ موسوی
- در پناه تجیر آبی عشق فؤاد نظیری
- داستان مرگ سیزدهم رضا طاهری
- در حاشیهٔ تنهایی نبی توکلی
- بر پلکان محو علی شعبانزاده
- دوربین قدیمی عباس صفاری
- این است که نمی‌آید علی عبدالهی
- سنگهای نه ماهه روجا چمنکار
- چهار فصل علی قیصری
- این روزهایم گلوست پگاه احمدی
- صبح یکی از همین روزها حسن صلح‌جو

تبرستان

www.tabarestan.info

سکوت
آواز مرا جاودانه خواهد کرد
چرا که پس از بوسه
بی آنکه دهانم را پاک کنم
شعرهایم را سروده ام



طرح چکاو